

داستان حزب الله لبنان

دکتر راغب سرجانی



ترجمه و بازنویسی:

ابومهدی فارسی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.kalemeh.tv

www.shabnam.cc

www.nourtv.net

www.isl.org.uk

www.islamhouse.com

www.islamtape.com

www.bidary.net

www.blestfamily.com

www.tabesh.net

www.islamworldnews.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamage.com

www.sunni-news.net

www.islamwebpedia.com

www.mohtadeen.com

www.islampp.com

www.ijtehadat.com

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

فهرست

- بخش نخست: ریشه‌های جنبش شیعی حزب الله..... ۳
- حزب الله چگونه به وجود آمد؟..... ۴
- توزیع عقائدی ساکنان لبنان..... ۴
- موسی صدر و ریشه‌های حزب الله..... ۵
- موسی صدر با دو هدف پا به لبنان گذاشت..... ۶
- شیعه و رویارویی با حکومت‌های سنی..... ۷
- طرح‌ریزی برای برپایی حکومت شیعی..... ۸
- حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه..... ۱۰
- موسی صدر و دشمنان بسیار..... ۱۲
- بخش دوم: طلوع ستاره‌ی حسن نصر الله..... ۱۵
- چند دستگی در حرکت امل پس از موسی صدر..... ۱۶
- موسوی و نصرالله و استراتژی ایران..... ۱۷
- تجاوز صهیونیستی به جنوب لبنان و موضع حرکت‌های شیعی..... ۱۸
- تاسیس حزب الله و سیطره بر جنوب لبنان..... ۲۰
- آغاز نبرد با رژیم صهیونیستی..... ۲۱
- رفیق حریری و گسترش شیعی..... ۲۲
- بن بست حزب الله و جنگ سال ۲۰۰۶ میلادی..... ۲۳
- حزب الله و درگیر ساختن لبنان در جنگی دیگر..... ۲۴

۲۷.....	بخش سوم: آن روی سکه‌ی حزب الله.....
۲۷.....	حزب الله و تلاش برای فروپاشی حکومت لبنان.....
۲۹.....	توافق‌نامه‌ی دوحه و اشتباه بزرگ حسن نصرالله.....
۳۰.....	موضع ما در برابر حزب الله.....
۳۱.....	پشتیبانی ایران از حزب الله.....
۳۲.....	جنگ بر سرِ منافع.....
۳۳.....	رابطه‌ی میان پیروزی و سلامت عقیده.....
۳۴.....	موضع اهل سنت باید چگونه باشد؟.....
۳۵.....	شخصیت کاریزماتیک حسن نصرالله.....
۳۶.....	اعتقادات حسن نصرالله.....

بخش نخست: ریشه‌های جنبش شیعی حزب الله



بارزترین نمونه‌ای که در سال‌های اخیر باعث شگفت‌زدگی بسیاری از مسلمانان گردید نمونه‌ی حزب الله در لبنان و همینطور دبیرکل آن، حسن نصر الله است، چنانکه مجله‌ی آمریکایی نیوزویک وی را کارزماتیک‌ترین شخصیت در جهان اسلام و دارای بیشترین تاثیر بر مسلمانان توصیف نمود.

اما علما و اندیشمندان مسلمان در تقییم و بررسی این حزب اختلاف شدید و متناقضی دارند، همینطور در بررسی شخصیت حسن نصر الله رهبر این حزب؛ از یک سو برخی از آن‌ها به شدت از وی دفاع می‌کنند تا جایی که حسن نصر الله را خلیفه‌ی مسلمانان نیز خوانده‌اند و برخی به شدت به او حمله برده و حتی وی را از اسلام خارج می‌دانند و ده‌ها رای و نظر در میان این دو وجود دارد.

اما حقیقت این حزب و رهبری آن چیست؟ و آیا شایسته است شگفت‌زده‌ی دستاوردهای حزب الله باشیم؟ آیا شایسته است وی را الگو و سمبلی بدانیم که باید در حفظ آن بکوشیم، یا آنکه باید مردم را از خطر آن آگاه سازیم؟ و آیا شایسته است مانند بسیاری از مسلمانان به مدرسه‌ی سکوت بپیوندیم و بگوییم: اکنون و در این شرایط چه نیازی به باز کردن این صفحه است؟ یا آنکه خیر؛ سکوت در این شرایط فایده‌ای ندارد زیرا رویدادها و تغییرات به سرعت در حال گذرند و مشکلات و چالش‌ها پی در پی در حال بزرگ شدن هستند و همانطور که می‌دانید «ساکت از حق شیطانی است گنگ».

روش ما به مانند مقالات پیشین بر این است که برای شناخت یک پدیده به ریشه‌های آن باز گشته و به آغاز داستان می‌پردازیم. باید بدانیم این حزب چگونه و در چه شرایطی به وجود آمد، همچنانکه باید به داستان موسسان این حزب و عقیده و طرز تفکر و آرزوها و اهداف و وسائل آنان بپردازیم. اینجاست که بسیاری از مسائل بغرنج و مبهم واضح شده و خواهیم توانست عواطف و احساسات خود را تابع عقل و خرد نماییم زیرا همیشه سخن عقل چیزی است و سخن عواطف چیزی دیگر.

حزب الله چگونه به وجود آمد؟

این حزب در لبنان پا به عرصه‌ی وجود گذاشت؛ لبنان کشوری است متفاوت از همه‌ی کشورهای دنیا، کشوری به شکلی عجیب طائفه‌ای، به گونه‌ای که در سرزمین لبنان ۱۸ طائفه زندگی می‌کنند و شاید طبیعت کوهستانی لبنان باعث شده است اصحاب دیگر مذاهب و ادیان که مخالف حکومت مرکزی بوده‌اند به آنجا روی آورند، از اینجاست که نصارا (مسیحیان) با طوائف مختلف خود و شیعه و درُزی‌ها و دیگر طوائف در این سرزمین سکونت گزیده‌اند.

بر اساس تقسیم‌بندی خود لبنانی‌ها سه طائفه‌ی بزرگی که در این کشور ساکنند مسلمانان اهل سنت، طائفه‌ی شیعه‌ی دوازده امامی و طائفه‌ی مسیحیان مارونی هستند. پس از آن‌ها با فاصله‌ی بسیار، درُزی‌ها قرار می‌گیرند که در آمارها جزو مسلمانان به شمار می‌آیند گرچه در واقع مسلمان نیستند.

توزیع عقائدی ساکنان لبنان



استعمار فرانسه که به سال ۱۹۲۰ میلادی پا به لبنان گذاشت به طور مستمر سعی بر این داشت که تا حد امکان طائفه‌گری را در لبنان تشدید نماید و بیشتر نفوذ و سلطه‌ی سیاسی را به مسیحی‌های مارونی سپرد، اما پس از استقلال لبنان در سال

۱۹۴۳ میلادی و تدوین قانون اساسی لبنان، ریاست جمهوری به مسیحیان لبنانی، ریاست دولت (نخست‌وزیری) به اهل سنت و ریاست پارلمان به شیعه‌ها سپرده شد. این قانون تا سال ۱۹۵۹ میلادی به اجرا درنیامد و تا آن زمان همه‌ی مراکز حکومتی در دست مارونی‌ها قرار داشت.

به سبب همین حساسیت شدید طائفه‌ای، لبنانی‌ها هیچ آمار دقیقی که تعداد پیروان هر طائفه را مشخص نماید ندارند، گرچه بر اساس نزدیک‌ترین تحلیل‌ها به واقعیت، اهل سنت ۲۶٪، شیعه‌ها ۲۶٪، و مارونی‌ها ۲۲٪ جمعیت لبنان را تشکیل می‌دهند و پس از آن‌ها دُرُزی‌ها با ۵/۶٪ (پنج ممیز شش درصد) قرار دارند.

بر اساس شرایط موجود هر طائفه تلاش نموده است در یک نقطه خاص متمرکز شود تا بتواند تبدیل به قدرتی شود که توان تاثیر در محیط اطراف خود را داشته باشد: شیعه‌ها در جنوب لبنان و سهل البقاع تمرکز دارند؛ اهل سنت در شمال و وسط لبنان و شهرهای ساحلی (بیروت و طرابلس و صیدا) ساکن هستند؛ در حالی که مارونی‌ها در جبل لبنان و شرق بیروت متمرکز هستند.

شاید تمرکز شیعه‌ها در جنوب لبنان بتواند درگیری میان آنان و یهودیان را در دهه‌های اخیر تفسیر نماید زیرا درگیری پیش آمده میان این دو قدرت نه یک درگیری عقیدتی و نه جهاد در راه خداوند و نه به هدف آزادسازی فلسطین و بلکه برای از دست ندادن سرزمین‌های تحت کنترل دو طرف درگیری بود که در این شرایط چاره‌ای جز مقاومت وجود نداشت، و اگر حمله‌ی صهیونیستی علیه مناطق سنی‌نشین رخ می‌داد مطمئناً شیعه‌های حزب الله هیچ حرکتی از خود نشان نمی‌دادند.

موسی صدر و ریشه‌های حزب الله

برمی‌گردیم به اصل داستان...

اهل سنت و شیعه‌ها مدت‌ها در حاشیه‌ی جامعه، به دور از مراکز حساس و در کنار مارونی‌هایی که مورد حمایت فرانسه و جامعه بین‌المللی بودند، زندگی می‌کردند، اما به

تدریج به ویژه در سال‌های پایانی دهه‌ی پنجاه قرن بیستم میلادی، اهل سنت و شیعیان در جستجوی هویت و اثبات وجود خویش برآمدند.



در دوره‌ای که اهل سنت فاقد شخصیت‌هایی بودند که قضایای آنان را بر دوش گیرند به ویژه با وجود جریان‌های قوی چپ و سوسیال عرب که در آن دوره جهان عرب را در نوردیده و بسیاری از جوانان و فعالان را به خود جذب کرده بودند، در چنین شرایطی با وارد شدن یک شخصیت تاثیرگذار و صاحب‌نفوذ به لبنان در سال ۱۹۵۹ میلادی، شیعه‌ها

توانستند فضایی مساعد برای پیشرفت خود بیابند؛ شخصیتی که توانست آثاری واضح بر نقشه‌ی سیاسی لبنان به جای گذارد؛ وی کسی نبود جز «موسی صدر».

موسی صدر به سال ۱۹۲۸ میلادی در شهر قم دیده به جهان گشود و در همان شهر بر اساس مذهب شیعه‌ی دوازده امامی آموزش دید و سپس به تدریس فقه و منطق پرداخت. وی سپس به نجف در عراق سفر کرد تا تحصیلات دینی خود را توسط مراجع بزرگ شیعه از جمله محسن الحکیم و ابوالقاسم خوئی تکمیل نماید و پس از تحصیل در نجف در سال ۱۹۵۹ میلادی به لبنان رفت و در آنجا مستقر شد.

موسی صدر با دو هدف پا به لبنان گذاشت

هدف نخست، پروژه‌ی دینی شیعه برای برپایی یک دولت شیعه در لبنان بود. هدف وی برپایی این حکومت بر اساس مذهب شیعه‌ی دوازده امامی با همه‌ی اعتقادات و بدعت‌ها و افکار منحرف آن بود.

باید این را دانست که شیعه‌های لبنان در آن دوره متدین نبودند بلکه تنها اسما شیعه بودند و از طبیعت و قواعد مذهب خود آگاه چندانی نداشتند.

مسئله‌ی دومی که موسی صدر برای آن به لبنان آمد پول‌های بسیاری بود که به هدف برپایی پروژه‌ی خود به لبنان آورده بود. مراجع شیعه ثروت فراوانی را در دست دارند زیرا

شیعه‌ها خمس (۲۰٪) درآمد خود را به مراجع می‌دهند و مراجع هرگونه که خود بخواهند در این اموال دخل و تصرف می‌نمایند و به واسطه‌ی آن کنترل امور را به دست می‌گیرند و اینگونه تبدیل به نیروی اقتصادی مهمی می‌شوند.

شیعه و رویارویی با حکومت‌های سنی

مذاهب شیعی در واقع چیزی نیستند جز انقلاب‌هایی علیه نظام‌های حاکم به هدف بسط سیطره و در پایان حکومت بر اساس راه و روش مخالف اهل سنت و به هدف مبارزه با آن. شیعه در تاریخ خود توانسته است در دوره‌هایی بر مناطق وسیعی از جهان اسلام سیطره یابد و در این دوران‌ها می‌توان آثار منفی این سیطره را در هر جایی که قدرت شیعه به آن رسیده است یافت، اما با سقوط حکومت صفوی در نیمه‌ی قرن هجدهم میلادی، شیعه همه‌ی مناطق تحت کنترل خود را از دست داد و پروژه‌ی انتشار تشیع به مدتی طولانی خاموش ماند، اما در دهه‌ی پنجاه میلادی باری دیگر این اندیشه‌ی تسلطی بازگشته و رغبت فراگیر شیعه برای تشکیل حکومتی که اندیشه‌ی اثنی‌عشری را با قدرت سلطه و سلاح منتشر نماید، آشکار گردید. ایران و عراق و لبنان به سبب جمعیت فراوان شیعه‌ای که در خود داشتند، تنها سرزمین‌هایی بودند که کاندیدای تشکیل حکومتی برای شیعه بودند.

لابی شیعی در حال طرح‌ریزی برای برپایی حکومتی شیعی در یکی از این سه سرزمین یا هر سه‌ی آن‌ها بود و مردان خود را به این سه منطقه گسیل داشت. برخی از سران شیعه برای سرنوشت حکومت در ایران فعالیت می‌کردند که خمینی در راس آن‌ها قرار داشت، برخی دیگر همین کار را در عراق انجام می‌دادند که ان شاءالله در مقاله‌ای دیگر به آن خواهیم پرداخت و یکی از رهبران مطرح شیعه یعنی موسی صدر برای فعالیت به لبنان فرستاده شد. فرایندی که آنان دنبال می‌کردند تودرتو، پیچیده و آرام بود. برای آنان مهم نبود که موفقیتشان ده‌ها سال به طول انجامد، تنها به انجام رسیدن آن مهم بود، و این دقیقاً همان روشی بود که حکومت‌های قدیمی شیعه مانند حکومت آل بویه و حکومت عبیدیان که به دروغ فاطمیان نامیده می‌شوند و دیگر حکومت‌هایشان در طول تاریخ برای به قدرت رسیدن در پی گرفتند.

سازمان‌های شیعه معمولاً در میان طبقه‌ی محرومان و فقراء به فعالیت می‌پردازند و روحیه‌ی انقلاب بر ثروتمندان و کاخ‌نشینان را در میان آنان شعله‌ور می‌سازند و آتش انقلاب پنهان شده در درون شیعیان را برانگیخته و پس از آن انقلاب رخ داده و حکومت شیعه از میان شعله‌های آن سر بر می‌آورد.

این دقیقاً همان چیزی است که بارها آن را در تاریخ مشاهده کرده‌ایم؛ در ایران نیز همین فرایند را مشاهده نمودیم که اگر فرصتی باشد به شرح داستان انقلاب شیعه در این کشور نیز خواهیم پرداخت. هم‌اکنون نیز گام‌های آرامی را برای همین هدف در لبنان و عراق به چشم می‌بینیم که اگر این هدف شیعه در دو کشور اخیر محقق گردد ممکن است توسعه‌طلبی شیعی به سوریه و کویت و بحرین و منطقه‌ی شرقی سعودی برسد؛ برای همین لازم می‌بینم این چند سطر را بنویسم تا دیگر مسلمانان نسبت به آنچه در اطرافشان در حال گذر است آگاهی یابند.

طرح‌ریزی برای برپایی حکومت شیعی

باز می‌گردیم به داستان لبنان...



موسی صدر به هدف طرح‌ریزی برای برپایی حکومت شیعه به لبنان فرستاده شد. از آنجا که وی دارای اصول لبنانی بود و عربی را در کنار فارسی به خوبی صحبت می‌کرد برای این هدف انتخاب گردید. روابط و هماهنگ‌سازی میان وی و خمینی به طور منظم در جریان بود و

بلکه رابطه‌ی وی و خمینی قوی‌تر از هماهنگی سیاسی صرف بود زیرا احمد فرزندان خمینی، دختر خواهر موسی صدر را به همسری اختیار کرده بود و همین‌طور موسی صدر با نوه‌ی خمینی ازدواج کرده بود و از سوی دیگر مصطفی خمینی از نزدیک‌ترین دوستان موسی صدر بود.

موسی صدر مستقیماً به جنوب لبنان یعنی جایی که بیشترین جمعیت شیعه‌ی لبنان را در خود داشت منتقل شد و به فعالیت اجتماعی پرداخت، بدون آنکه فعالیت وی شکل دینی واضحی داشته باشد؛ وی به تاسیس سازمان‌های خدماتی و خیریه برای خدمت‌رسانی به فقرا و همینطور مدارس و درمانگاه‌ها پرداخت و پس از آن کم‌کم رویکرد شیعی خود را آشکار نمود. طبیعت طائفه‌ای لبنان نیز به او فضای لازم برای فعالیت را می‌داد، به ویژه با ضعف شدید حکومت و ارتش لبنان...

موسی صدر شخصیتی بود که در همه‌ی میدان‌ها بازی می‌کرد و برای رسیدن به هدف خود دست در دست همه‌ی گروه‌ها می‌گذاشت. او از همان آغاز دانسته بود که در آن دوران جریان مسیحی مارونی قوی‌ترین موضع را در لبنان دارا می‌باشد و جریان سنی رقیب اصلی آن‌هاست؛ البته این را باید یادآورد شد که سنی‌های لبنان در آن دوره پایبند به تعالیم سنت و احکام اسلامی نبودند و غالباً جز اندکی، در پی قوم‌گرایی عربی و افکار سوسیالیستی و سکولار بودند.

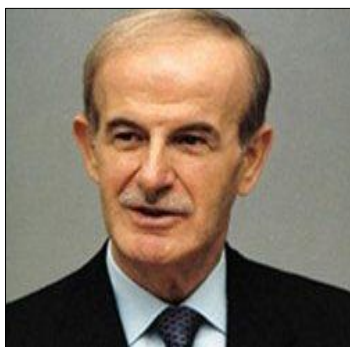
موسی صدر خود را به جریان مسیحی مارونی نزدیک ساخت زیرا همانطور که در آغاز گفتیم شیعه چیزی نیست جز انقلابی علیه منهج و راه و روشی اسلامی سنی و رد نمودن داستان اسلام از همان آغاز خلافت ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب - رضی الله عنهما - و رد کامل - و نه تنها رد اشتباهات - و عدم پذیرش همه حکومت‌های سنی در طول تاریخ اسلام. بر این اساس اندیشه‌ی شیعه در اساس اندیشه‌ای برای برخورد و رو در رویی با اهل سنت است. موسی صدر به دیدار «شارل حلو» رئیس جمهور وقت لبنان رفت اما برای یکجا نمودن نیروهای مسلمان به دیدار رهبران اهل سنت نرفت. شارل حلو نیز او را هم‌پیمانی مناسب برای رویارویی با جمعیت اهل سنت لبنان یافت و او را به خود نزدیک ساخت و تشویق نمود و سپس در سال ۱۹۶۷ با تاسیس مجلس اعلای اسلامی شیعه موافقت نمود تا نماینده‌ی شیعیان لبنان باشد و بلکه بالاتر از آن با اصدار قانون شماره ۷۶/۷۲ موافقت نمود که بر اساس این قانون هیچ مانعی وجود نداشت که مرجع و اساس فتاوا و احکام مجلس اعلای شیعیان، مراجع بزرگ شیعه در ایران و عراق و دیگر سرزمین‌ها باشند!

این مجلس عملا در سال ۱۹۶۹ میلادی تاسیس گردید و موسی صدر نیز ریاست آن را بر عهده گرفت و حکومت نیز در سال ۱۹۷۰ میلادی آن را به رسمیت شناخت و برای کمک به منطقه‌ی شیعه‌نشین جنوب لبنان ده‌میلیون دلار در نظر گرفت.

موسی صدر آمریکا را نیز فراموش نکرد و در دیدار با سفیر آمریکا چنین عنوان کرد که آنان در حال مقاومت در برابر گسترش سوسیالیسم ناصریسم در میان جوانان شیعه‌ی لبنانی هستند. رابطه‌ی موسی صدر با آمریکایی‌ها به جایی رسید که حتی برخی از نزدیکان خمینی نیز او را مورد اتهام قرار دادند. خمینی آمریکا را خطری بزرگ در این مرحله می‌دانست زیرا ایالات متحده به شدت از شاه حمایت می‌نمود.

اما ناگهان تغییری در جنوب لبنان رخ داد که خلاف خواسته‌های موسی صدر بود؛ در سال ۱۹۷۰ میلادی مهاجران فلسطینی موجود در اردن مورد کشتار و قتل عام قرار گرفتند؛ این حادثه به نام سیتامبر سیاه معروف است. پس از آن فلسطینی‌های اردن به رهبری فتح به جنوب لبنان منتقل شدند و این خلاف آن چیزی بود که شیعه‌ها می‌خواستند زیرا فلسطینی‌ها سنی بودند و این باعث معطل ماندن پروژه‌ی دولت شیعی در جنوب لبنان می‌شد، گرچه جنبش فتح جنبشی سوسیالیست و سکولار و به دور از تعالیم اسلام بود.

اما با این وجود موسی صدر در این مرحله از جنبش فتح استفاده کرد و روابط خوبی با آنان برپا نمود تا بتواند از جنبش فتح برای آموزش نظامی شیعیان جنوب بهره ببرد تا در آینده بتواند یک جنبش نظامی شیعه برای تاثیر در لبنان ایجاد کند. فتح نیز در آن هنگام علاوه بر کمونیست‌ها در جستجوی یک هم‌پیمان دیگر نیز بود و اینگونه میان موسی صدر و حرکت فتح روابطی بر اساس منافع متبادل شکل گرفت.



حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه

در سال ۱۹۷۱ میلادی، ژنرال حافظ اسد در سوریه به قدرت رسید. وی از طائفه‌ی علویان نصیری بود؛ این طائفه گرچه در تقسیم‌بندی‌های سیاسی جزو مسلمانان به شمار می‌روند اما از نظر عقائد، انحرافات فراوانی دارند

و نمی‌توان آنان را مسلمان شمرد زیرا آنان علی - رضی الله عنه - را به مقام الوهیت می‌رسانند.

اما با این وجود موسی صدر فوراً فتوایی صادر نمود که بر اساس آن علویان را شیعه دانسته و بر این اساس حافظ اسد را مسلمان دانست! این فتوا باعث نزدیکی صدر به نظام حاکم در سوریه شد و موسی صدر تبدیل به رابطی میان حافظ اسد و رهبران انقلاب در ایران گردید، حافظ اسد از انقلاب علیه شاه حمایت می‌کرد و حتی پس از انقلاب نیز به سبب دشمنی شدید که با صدام داشت در جنگ ایران و عراق از ایران حمایت کرد.

به این ترتیب موسی صدر به آرامی در حال کاشتن بذره‌های حکومت شیعی جدیدش بود و برای این هدف از یاری مراجع بزرگ شیعه در جهان از جمله خمینی و همینطور مسیحیان لبنان، و آمریکا و سوریه و حتی فتح که جزو اهل سنت به شمار می‌رفت، بهره می‌گرفت.



در ژوئای ۱۹۷۵ میلادی، موسی صدر پرده از تشکیل شاخه‌ی نظامی حرکت محرومان به نام «أفواج المقاومة اللبنانية» (گروه‌های مقاوت لبنان) که مختصراً «امل» نامیده می‌شود، برداشت که خود نیز رهبری آن را بر عهده داشت.

اما طولی نکشید که موسی صدر به فلسطینی‌ها پشت کرد و به شدت خواستار خارج شدن فلسطینی‌های سنی از جنوب لبنان گردید. به زودی خواهیم دید پیروان او در جنبش امل چگونه در نبردهای معروف «ارودگاه‌ها» میان سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ میلادی به نبرد علیه فلسطینی‌ها خواهند پرداخت.

سپس لبنان در سال ۱۹۷۵ میلادی پا به جهنم جنگ‌های داخلی گذاشت که کشمکش بسیار پیچیده بود و گروه‌ها و طرف‌های بسیار و همینطور دست‌های خارجی بسیاری در آن دخالت داشتند که برای درک آن نیاز به پژوهش مستقلى است.

موسی صدر و دشمنان بسیار

پس از تاسیس مجلس اعلای شیعه و تاسیس جنبش امل توسط موسی صدر، وی تبدیل به قدرتی شده بود که نمی‌شد وی را نادیده گرفت و این باعث شد بسیاری علیه او حساس شوند. از سوی دیگر موسی صدر قدرتی را که در اختیار داشت پنهان نمی‌کرد و بلکه حتی در بسیاری از کنفرانس‌ها به صراحت تهدید می‌کرد که اگر خواسته‌هایش محقق نگردد، با یاران خود علیه «کاخ‌های ثروتمندان» در لبنان خواهد شورید. او حتی نسبت به برخی از کارهای خمینی نیز انتقادهایی مطرح می‌کرد و بدون هماهنگی با مراجع دینی شیعه که وی را به لبنان فرستاده بودند با دیگر کشورهای جهان و سازمان‌های بین‌المللی رابطه برقرار می‌کرد. اختلاف میان او و مراجع هنگامی شدت گرفت که وی به ایران سفر کرده و شخصا با محمد رضا شاه دیدار نمود و از او خواست دوازده تن از رهبران دینی شیعه را که به اعدام محکوم شده بودند، مورد عفو قرار دهد که خمینی این را خروج بر هماهنگی جهانی میان فعالان شیعه و تعامل با شاه که دشمن انقلابی‌های شیعه بود، دانست.

قضیه پس از بحرانی شدن ناگهانی روابط میان سوریه و صدر بدتر هم شد. سوریه پس از سفر سادات به رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۷ میلادی، از سوی کشورهای همسایه و همینطور آمریکا تحت فشار شدید قرار داشت. بنابراین سوریه‌ای‌ها می‌خواستند از سوی لبنان مورد حمایت جدی قرار گیرند به ویژه آنکه ارتش سوریه در لبنان مستقر بود. حافظ اسد از صدر می‌خواست که هم‌پیمانی جز سوریه نداشته باشد اما صدر به قوی بودن موضع خود و نامناسب بودن شرایط سوریه پی برده بود، بنابراین بدون توجه به هشدارهای سوریه تلاش نمود روابط خود را به دیگر کشورهای عربی بیشتر کند، بدین ترتیب موسی صدر به کویت و سپس الجزائر سفر کرد و در پایان، در آگست (اوت) ۱۹۷۸ میلادی به لیبی رفت تا ناگهان اتفاق عجیب و غیر منتظره‌ای رخ دهد؛ لیبی اعلام کرد موسی صدر این کشور را در ۲۵ آگست ۱۹۷۸ ترک گفته است اما موسی صدر پس از آن در هیچ جای دنیا دیده نشد!!

قضیه واقعا عجیب بود؛ موسی صدر کودکی نبود که در فرودگاه گم شود، شخصیتی عادی هم نبود که حکومت‌ها از نقل و انتقال او بی‌اطلاع باشند، اما آنچه آشکار بود این بود که وی دستگیر و سپس به قتل رسیده بود.

موسی صدر در آن هنگام دشمنان بسیاری داشت که در کمین او بودند و انگشت اتهام به سوی بسیاری از این دشمنان اشاره رفت که در راس آنان رهبران انقلابی بودند که قرار بود یک سال بعد در ایران به بار نشینند. کسانی که دوست نداشتند شخصیتی دارای کاریزمای بالا که از روابط گوناگون و متفاوت برخوردار است با خمینی در رهبری حکومت جدید شیعه به رقابت برخیزند.

از سوی دیگر خشمگین ساختن حکومت سوریه در آن زمانی مساوی با ترور بود و برخورد خونین نظام سوریه با مخالفان بر کسی پوشیده نیست. همینطور لیبی از روابط خوبی با رهبران انقلاب ایران برخوردار بود. آنان در آینده از ایران در برابر عراق حمایت خواهند کرد. نیروهای داخلی لبنان که از حذف موسی صدر سود می‌بردند نیز کم نبودند، زیرا جنگ داخلی لبنان در اوج خود بود.

ناپدید شدن ناگهانی موسی صدر معمایی پیچیده بود که سیاستمداران بسیاری در حل آن به رقابت پرداختند اما هیچکدام از آنان به نتیجه‌ای قطعی دست نیافتند، اما مهم این بود که موسی صدر در پشت سر فضای به شدت ملتهبی را به جای گذاشت، همینطور جنبش مسلح امل را که خود برای آن تلاش کرده بود و همچنین جای خالی وی در مجلس اعلای شیعیان لبنان به شدت احساس می‌شد.

پس از یک سال انقلاب ایران به پیروزی خواهد رسید و شاه از قدرت برکنار خواهد شد و پس از چهار سال نیروهای صهیونیست جنوب لبنان را به اشغال خود در خواهند آورد.

از میان همه‌ی این حوادث و رویدادهای پی در پی و در هم، حزب الله شیعی پا به عرصه‌ی وجود خواهد نهاد تا پروژه‌ی امام موسی صدر را البته این بار با رویکردی کاملاً ایرانی به پایان رساند... اما این پروژه چگونه انجام گرفت و جنبش امل به چه سرنوشتی دچار شد؟ موضع شیعه در برابر فلسطینی‌های موجود در جنوب لبنان چه بود و چگونه

ستاره‌ی حسن نصرالله درخشیدن گرفت و اصلاً حسن نصرالله کیست و عقیده و افکارش چیست؟

این سخن به درازا خواهد انجامید و بحث آن را - ان شاءالله - در مقاله‌ی بعد ادامه خواهیم داد. از الله متعال مسألت داریم اسلام و مسلمانان را عزت دهد. آمین.

بخش دوم: طلوع ستاره‌ی حسن نصر الله



بسیاری از مسلمانان برای حکم راندن در مورد مسائل و اشخاص زمام عواطف و احساسات خود را رها می‌کنند و ورای این حوادث و پشت پرده را ندیده و در پی جستجوی اصول و ریشه‌ی آن بر نمی‌آیند؛ این باعث می‌شود دچار اشتباه شده و عاقبت و پایان کار را به درستی تخمین

نزده و در نتیجه پی به اشتباه خود نمی‌برند مگر هنگامی که دچار مصیبت شوند که آنگاه پشیمانی سودی نخواهد داشت.

در مقاله‌ی پیشین «داستان حزب الله لبنان - ۱» به ریشه‌های عمیقی که زمینه‌ساز به وجود آمدن حزب الله شیعی در لبنان گردید پرداختیم و در این مقاله بحث را تکمیل خواهیم کرد. من به خوبی می‌دانم در راهی آکنده از خار قدم برمی‌دارم و در راه تلاش برای روشن نمودن این مساله برای دیگر مسلمانان با موجی سهمگین از رد و تجریح از سوی مسلمانانی مواجه خواهم شد که در این برهه‌ی حساس از تاریخ امت از هر نمونه‌ی موفق‌ی حمایت می‌کنند، حتی اگر شیعی و از نظر عقیده فاسد باشد. در این میان گروهی از منتقدین شیعه‌مرام‌هایی هستند که انتقاد از صحابه و هجوم به آنان و اعتراض به آرای آنان را جزوی از آزادی بیان می‌دانند.

همینطور با مقاومتی سرسختانه از سوی خود شیعه‌ها روبرو خواهم شد؛ کسانی که حتی قلم به داستان اهل سنت را تشویق به بستن این پرونده و سخن نگفتن از آن و تنها پرداختن به رژیم صهیونیستی و آمریکا می‌نمایند؛ در حالی که خود شیعه‌ها با گام‌ها ثابت و حساب شده به سوی عملی کردن طرح‌های خود گام برمی‌دارند و مسلمانان به هوش

نخواهند آمد مگر هنگامی که آنان حکومتی بزرگ به اندازه‌ی حکومت آل بویه و شاید بزرگتر تشکیل داده باشند!

چند دستگی در حرکت امل پس از موسی صدر

موسی صدر پس از آمدن از قم و نجف به لبنان سعی در یکجا نمودن شیعه‌ها در یک تجمع یکپارچه نمود، تجمعی که بتواند در آینده حکومتی مستقل را تشکیل دهد. وی به شکل دینی و مذهبی این جامعه توجهی ویژه نمود و در سال ۱۹۶۹ میلادی مجلس اعلای شیعیان را تشکیل داد و همچنین از جانب نظامی غافل نماند و اقدام به تأسیس حرکت امل کرد. امل از سه حرف نخست «افواج المقامة اللبنانية» تشکیل شده است. وی روابطی قوی با مسیحیان مارونی برقرار نمود و همینطور اقدام به برقراری رابطه با آمریکا و سوریه نمود و همینطور با کسانی که وی را به لبنان فرستاده بودند که در راس آنان خمینی قرار داشت؛ او در آن هنگام در عراق در تبعید به سر می‌برد.

اما با بالا گرفتن قدرت صدر به تدریج منافع دوستان پیشین در تضارب با هم قرار گرفت و میان وی و رهبران انقلاب ایران (پیش از پیروزی انقلاب) اختلافاتی رخ داد. همینطور میان وی و یکی از بزرگترین حامیان وی یعنی حافظ الاسد، رئیس جمهور علوی سوریه. تا آنکه داستان موسی صدر با اختفای ناگهانی وی در تاریخ ۲۵ اوت سال ۱۹۷۸ میلادی در اثنای یک دیدار رسمی از لیبی، به پایان رسید!



موسی صدر پس از خود خلأ بس عمیقی به جای گذاشت. شیعه‌های لبنان سعی کردند پس از وی دوباره به مرتب کردن برگه‌های خود بپردازند. «عبدالمیر قبلان» در راس مجلس اعلای شیعیان لبنان قرار گرفت. او پیش از این نائب رئیس این مجلس بود و همچنان اسماً در همین پست باقی ماند در حالی که منصب رئیس تاکنون خالی مانده

است! مرجعیت معنوی شیعیان لبنان به یکی از علمای آنان به نام «محمد حسین فضل

الله» رسید در حالی که اوضاع در جناح نظامی شیعیان لبنان یعنی حرکت امل به شدت بحرانی بود به طوری که اعضای این جنبش به دو گروه تقسیم شدند...

گروه اول یعنی شیعه‌های سکولار می‌خواستند این بازی را بدون رجوع به قواعد مذهب اثنی عشری اداره کنند و نمی‌خواستند با مراجع دینی خارج از لبنان ارتباطی داشته باشند. این گروه بیشتر گرایش ملی و میهنی داشتند و «نبیه بری» رهبری آنان را بر عهده داشت.

اما گروه دوم قصد داشتند همان مسیر موسی صدر را ادامه دهند و اقدام به تشکیل حکومت [یا شبه حکومتی] شیعی دهند که با نیروی سلاح عقاید و انحرافات شیعه را گسترش دهد و تا جایی که می‌تواند اقدام به بسط سیطره‌ی خود نماید. آنان می‌خواستند حرکت امل با سران انقلاب در ایران هماهنگ باشد، اما مشکلی که این گروه داشتند نبود یک رهبر بود.

موسوی و نصرالله و استراتژی ایران

در این شرایط حساس و سخت دو شخصیت شیعه که در نجف علوم و عقاید شیعه را می‌خواندند به لبنان بازگشتند. این دو تن که بیشترین تاثیر را در محافظت از روش مذهبی شیعی موسی صدر داشتند، عباس موسوی و حسن نصرالله بودند.

آن دو به سرعت وارد جنبش شدند و توانستند برخی از مناصب حساس را در جنبش امل به دست آورند با وجود آنکه حسن نصرالله در آن هنگام فقط ۱۸ سال داشت!

در سال ۱۹۷۹ میلادی انقلاب ایران پیروز شد و شاه از قدرت خلع گردید و خمینی از پاریس به ایران بازگشت و قدرت را در ایران به دست گرفت. او همه‌ی رقبا را کنار زد و به همه‌ی جریان‌های دیگری که او را در به پیروزی رساندن انقلاب یاری کرده بودند پشت پا زد و توانست به طور کامل جای پای خود را در قدرت محکم کند. وی آنطور که مردم گمان می‌کردند به قم نرفت بلکه در تهران باقی ماند.

پس از آنکه اوضاع در ایران آرام گرفت نگاه خمینی به سوی لبنان و عراق معطوف شد زیرا این دو سرزمین تنها جاهایی بودند که جز ایران بیشترین تعداد جمعیت شیعه‌ی

جهان را در خود جای داده بودند و از سوی دیگر ادامه‌ای برای برپایی حکومت بزرگ شیعی در منطقه بودند.

اما اوضاع در عراق برای آن‌ها به شدت بحرانی و سخت بود؛ صدام حسین همه چیز را با مشتی آهنین در قبضه‌ی خود داشت و خمینی خود پیش از این اوضاع عراق را به چشم دیده بود. وی به مدت ۱۴ سال کامل در این کشور زندگی کرده و سرانجام مجبور شده بود به پاریس برود. از این رو او به خوبی می‌دانست که گروه‌های شیعه در عراق قادر به تغییر نظام صدام حسین نیستند. برای همین وی در عراق از راه نظامی وارد شد و در جنگ هشت ساله با ایران (پس از بازپس‌گیری خرمشهر) حاضر به پایان دادن به جنگ نشد و حتی یک سال پس از صدور قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ به این نبرد ادامه داد.

اما در لبنان که دورتر از عراق بود و طوائف دینی بسیاری در آن زندگی می‌کردند همچنان نیاز به گروهی بود که به طور کامل نسبت به خمینی و نظام وی تبعیت و وفاداری داشته باشند. بنابراین خمینی با دو تن که معتقد و به عقیده‌ی شیعه‌ی اثنی عشری بودند و به مبدا ولایت فقیه ایمان و اعتقاد داشتند، یعنی عباس موسوی و حسن نصرالله تماس گرفت. اینجا بود که کمک مستقیم ایران به این دو تن آغاز گردید اما رهبری امل همچنان در دست نبیه بری سکولار قرار داشت.

در سال ۱۹۸۱ میلادی چهارمین کنفرانس جنبش امل به هدف پایان دادن به اختلافات داخلی این حرکت تشکیل گردید. در نتیجه‌ی این کنفرانس، نبیه بری به رهبری جنبش امل ادامه داد در حالی که عباس موسوی به سمت معاون وی برگزیده شد که گام مهمی در جهت کنترل جنوب لبنان توسط گروه وابسته به ایران بود.

تجاوز صهیونیستی به جنوب لبنان و موضع حرکت‌های شیعی

اما در تاریخ ۶ ژوئن سال ۱۹۸۲ میلادی چیزی رخ داد که هیچیک از گروه‌های درگیر انتظار آن را نداشتند؛ رژیم صهیونیستی به صورت ناگهانی همه‌ی جنوب لبنان را به اشغال درآورد و حتی به بیروت وارد شد. هدف صهیونیست‌ها بیرون راندن یاسر عرفات و دیگر رهبران جنبش فتح و دیگر گروه‌های مسلح فلسطینی از جنوب لبنان بود. نیروهای

صهیونیست و مسیحیان مارونی به طور علنی برای خارج ساختن فلسطینی‌ها که تبدیل به قدرتی در لبنان شده بودند، هم‌دست شدند. کشتارهای بسیاری توسط نیروهای اسرائیلی با همکاری مارونی‌ها علیه فلسطینیان رخ داد که مهم‌ترین آن کشتار صبرا و شاتیلا بود و در آن سه هزار فلسطینی قتل عام شدند و صهیونیست‌ها و مارونی‌ها توانستند بیشتر فلسطینی‌ها را از جنوب لبنان و بیروت بیرون برانند.

چنین تحولی به سود شیعیان لبنان بود، آن‌ها از مدت‌ها پیش خواهان خارج شدن فلسطینی‌ها از جنوب لبنان بودند تا جنوب برای برپا شدن حکومت آنان آماده گردد، اما اشغالگران صهیونیست پس از بیرون راندن فلسطینی‌ها به پایگاه‌های خود بازنگشتند بلکه همچنان در لبنان باقی ماندند و همه‌ی جنوب را در اشغال نظامی خود نگه داشتند.

این باعث شد آرزوی شیعه‌های لبنان برای برپایی حکومتشان با شکست مواجه شود به ویژه آنکه آنان در میان خود و در بین مذهبی‌ها و سکولارها دچار دو دستگی و اختلاف بودند، اینجا بود که مذهبی‌های شیعه تصمیم به جدایی از جنبش امل و ارتباط با رهبران ایران به هدف جلب حمایت آنان گرفتند. آنان عملاً نه نفر را برای دیدار با خمینی به تهران فرستاده و آنان ایمان خود را به مبدا ولایت فقیه اعلام داشتند تا از آن به بعد خمینی همان ولی فقیه‌ی باشد که امور شیعه‌های لبنان را بر عهده می‌گیرد. خمینی این گروه را مورد تایید و حمایت خود قرار داد و آنان به لبنان بازگشته و از جنبش امل جدا شدند تا جنبشی به نام «جنبش اسلامی امل» به رهبری عباس موسوی شکل گیرد.

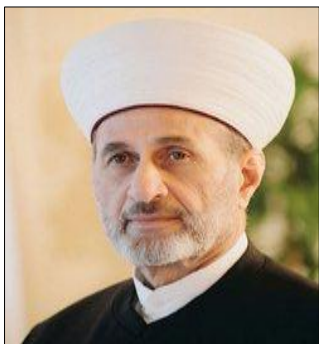
ایران با تمام قدرت به همکاری با این جنبش جدید پرداخت و از طریق سوریه اقدام به فرستادن ۱۵۰۰ تن از نیروهای سپاه پاسداران نمود تا به آموزش نظامی جنبش اسلامی امل و مجهز نمودن این جنبش از نظر مالی و نظامی بپردازند. بدین ترتیب این نیروی جدید توانست از یاری و حمایت دو حکومت بزرگ در منطقه یعنی حکومت‌های ایران و سوریه بهره‌مند گردد. این در حالی بود که سوریه از حرکت امل نیز حمایت می‌کرد.

تاسیس حزب الله و سیطره بر جنوب لبنان

آتش جنگ داخلی لبنان همچنان شعله‌ور بود و قدرت رو به رشد حرکت اسلامی امل ادامه داشت تا آنکه عباس موسوی در ماه فوریه‌ی ۱۹۸۵ میلادی خبر از تاسیس «حزب الله» به جای حرکت اسلامی امل داد. درست سه ماه بعد یعنی در ماه می ۱۹۸۵ میلادی حرکت امل به رهبری نبیه بری به هدف از بین بردن فلسطینی‌های باقی‌مانده در جنوب لبنان اقدام به کشتاری علیه آنان نمود که به قتل عام صدها تن از آنان انجامید.

جنبش امل و حزب الله بر سر کنترل مناطق تجمع شیعه در جنوب لبنان و منطقه‌ی بقاع با هم به رقابت برخاستند تا آنکه این رقابت به درگیری مسلحانه کشیده شد و سرانجام حزب الله توانست در نبردی سنگین جنبش امل را در سال ۱۹۸۸ میلادی سرکوب نماید و بدین ترتیب بیش از ۹۰ درصد از افراد حرکت امل به حزب الله لبنانی که مستقیماً تحت رهبری ایران و نظام ولایت فقیه و حمایت سوریه قرار داشت پیوستند. پس از آن جنبش امل از روش نظامی فاصله گرفت و تبدیل به یک جنبش صرفاً سیاسی گردید.

پس از آن، با وجود آنکه میدان برای حزب الله خالی ماند اما آنان می‌دانستند مرکز اساسی قدرت یعنی جنوب لبنان همچنان در اشغال یهودی‌ها است، بنابراین برای به دست آوردن مناطقی در جنوب بیروت دست به کار شدند تا بتوانند مرکزی برای آغاز تحرکات خود داشته باشند. حزب الله برای این هدف به منطقه‌ی شرق بیروت رفت زیرا این منطقه محل تجمع مسیحیان بیروت بود، بلکه به بسط کنترل خود در غرب و به ویژه جنوب بیروت پرداخت و با نیروی سلاح آغاز به اشغال تدریجی این مناطق نمود که همه از مناطق اهل سنت بیروت بودند. آنان گاه املاک خود را در مناطق عمومی و گاه در زمین‌های متعلق به اهل سنت می‌ساختند. حکومت لبنان هیچ اقدامی برای جلوگیری از این تجاوزات انجام نداد تا آنکه حومه‌ی جنوبی بیروت منطقه‌ای کاملاً شیعه‌نشین گردید و حزب الله به طول کامل کنترل آن را به دست گرفت.



در سال ۱۹۸۹ میلادی خمینی درگذشت و خامنه‌ای به جانشینی او رسید، اما برای حزب الله لبنان هیچ چیز تغییر نکرد زیرا همچنان در تابعیت ولایت فقیه قرار داشت. در همین سال طرف‌های درگیر در لبنان به وساطت عربستان سعودی در طائف جمع شدند تا پیمان طائف را امضا نمایند و به جنگ داخلی لبنان پایان دهند. در همین سال مهم‌ترین شخصیت سنی لبنان، «شیخ حسن خالد» که از سال ۱۹۶۶ میلادی در منصب مفتی لبنان قرار داشت، ترور شد تا مسلمانان سنی رهبر خود را از دست دهند، در حالی که «حزب الله لبنان» به عنوان یک جنبش اسلامی جدید در لبنان مطرح می‌گردید.

آغاز نبرد با رژیم صهیونیستی

در این مرحله حزب الله خود را برای آغاز نبرد با صهیونیست‌ها آماده می‌کرد تا بتواند مناطق جنوب را آزاد کند، مناطقی که می‌خواستند حکومت شیعی خود را در آن برپا نمایند. برای این هدف بودجه‌ی فراوانی از ایران به سوی آنان سرازیر می‌شد، علاوه بر آن حکومت سوریه نیز از آنان حمایت می‌کرد. همه‌ی این‌ها باعث نگرانی رژیم صهیونیستی گردید که به ترور عباس موسوی دبیر کل حزب الله لبنان در سال ۱۹۹۲ میلادی منتهی گردید تا حسن نصر الله به جانشینی وی برسد.



در همین سال شخصیت سنی دیگری در لبنان بروز یافت. وی «رفیق الحریری» بود که از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ میلادی نخست‌وزیری لبنان را بر عهده گرفت. وی اقدام به بازسازی لبنان نمود و بسیاری از لبنانی‌ها از وی حمایت نمودند.

در سال ۱۹۹۶ میلادی صهیونیست‌ها طی عملیاتی که «خوشه‌های خشم» نام داشت، دست به تجاوز وحشیانه‌ای علیه لبنان زدند. غیرت درونی لبنانی‌ها برای رهایی از اشغال صهیونیستی به جوش آمده بود؛ حزب الله اعلام نمود برای مقاومت در برابر دشمنی صهیونیستی اقدام به تشکیل گردان‌هایی نموده است. گروه‌هایی از طوائف مختلف لبنان به این گردان‌ها پیوستند و در این میان اهل سنت با نسبت ۳۸٪ اکثریت را تشکیل می‌دادند، پس از آنان شیعه‌ها ۲۵٪، درزی‌ها ۲۰٪ و مسیحیان ۱۷٪ این نیروها را تشکیل می‌دادند.

بر اثر حملاتی که این گردان‌ها علیه نیروهای صهیونیست انجام دادند در پایان ارتش رژیم اشغالگر فلسطین از همه‌ی مناطق جنوب لبنان به استثنای مزارع شبعا بیرون رانده شد. حزب الله به سرعت همه‌ی این مناطق را تحت کنترل خود قرار داد و از تحویل آن به ارتش لبنان خودداری نمود و تلاش‌ها و فداکاری‌های مشترکانه‌ی دیگر طوائف لبنان و به ویژه اهل سنت را فراموش نمود و بلکه آغاز به دست‌درازی به املاک اهل سنت در جبل لبنان کرد. حتی کار به تجاوز و دست‌درازی به برخی از مساجد اهل سنت از جمله مسجد پیامبر یونس و اوقاف تابعه‌ی آن در منطقه‌ی جیه رسید.

رفیق حریری و گسترش شیعی

در همان سال که صهیونیست‌ها از جنوب لبنان بیرون رانده شدند رفیق الحریری یک بار دیگر به نخست‌وزیری لبنان رسید تا به یکی از نمادهای سنی و رقیبی جدی در برابر توسعه‌طلبی شیعی در جنوب لبنان تبدیل شود.

قدرت حزب الله لبنان به صورت فزاینده‌ای در حال افزایش بود و سعی داشت با استفاده از فرصت به دست آمده حکومت خود را با حمایت ایران و سوریه برپا کند، اما ظهور ستاره‌ی رفیق حریری موازین قدرت را تا اندازه‌ای برای ملت لبنان متوازن گرداند.

در سال ۲۰۰۴ میلادی حریری در پی اختلاف با سوریه‌ای‌ها که حضور نظامی پررنگی در لبنان داشتند از منصب خود کناره‌گیری نمود، سپس فاجعه‌ی غیر منتظره‌ای رخ داد؛ در تاریخ ۱۴ فوریه‌ی سال ۲۰۰۵ میلادی، رفیق حریری در بیروت و با وجود تعداد بسیاری از

سازمان‌های اطلاعاتی که در عرصه‌ی لبنان فعال بودند از جمله سازمان اطلاعاتی آمریکا و فرانسه و سوریه و ایران و لبنان، در یک بمب‌گذاری که کاراون وی را مورد هدف قرار داد، کشته شد، و اینگونه باری دیگر اهل سنت لبنان یکی دیگر از شخصیت‌های مطرح خود را از دست دادند.

پس از ترور رفیق حریری صحنه‌ی سیاسی لبنان دچار زلزله‌ای شدید گردید و انگشت‌های اتهام به سوی سوریه نشانه رفت و جامعه‌ی بین الملل خواهان خروج نیروهای این کشور از لبنان شد. در مقابل، حزب الله در تاریخ ۸ مارس ۲۰۰۵ میلادی در حمایت از وجود نیروهای سوریه‌ای در لبنان اقدام به برپایی تظاهرات بزرگی نمود و در پاسخ، جریان «المستقبل» وابسته به خانواده‌ی حریری به رهبری «سعد الحریری» با حمایت حزب دُرّزی «لقاء الديمقراطی» به رهبری «ولید جُنبلات» و حزب مارونی «قوات اللبانیة» به رهبری «سمیر جعجع» تظاهرات بزرگی در تاریخ ۱۴ مارس ۲۰۰۵ میلادی برگزار نمودند که طی آن خواهان خارج شدن نیروهای سوریه‌ای از لبنان شدند. به همین مناسبت، این جریان به نام ۱۴ مارس خوانده می‌شود. در عمل نیز نیروهای سوریه‌ای در همین ماه از لبنان خارج شدند.

بن بست حزب الله و جنگ سال ۲۰۰۶ میلادی

پس از خارج شدن سوریه از لبنان، حزب الله احساس کرد ممکن است در لبنان دچار نوعی بن‌بست شود به ویژه پس از فضای طائفه‌ای به وجود آمده‌ی پس از ترور رفیق الحریری. اینجا بود که حزب الله تصمیم گرفت به همراه دیگر نیروهای سیاسی در انتخابات پارلمان لبنان در ماه می ۲۰۰۵ میلادی شرکت کند. آنان با سه گروه دیگر یعنی جریان «المستقبل» و جریان ولید جنبلاط - با وجود آنکه نسبت به شیعه‌ها و سنی‌ها رابطه‌ی خوبی نداشت - و همینطور با جنبش سیاسی امل متحد شود. این پیمان، پیمان چهارجانبه نامیده شد که توانست از ۱۲۸ کرسی پارلمان ۷۲ کرسی را به تصاحب درآورد و اکثریت پارلمان را در اختیار بگیرد و حکومت جدید لبنان را به ریاست «فواد سنیوره» تشکیل دهد.

حزب الله فشار زیادی بر خود وارد ساخت تا با وجود اختلافی که با اهل سنت داشت با آنها در فرایند سیاسی مشارکت نماید و تا بتواند در چهره‌ی یک شریک ملی خودنمایی کند، اما با این وجود حسن نصر الله خود در اجتماعات پیمان چهارجانبه و کنفرانس‌های آنها شرکت نمی‌کرد و تنها به فرستادن نماینده‌ای از سوی خود اکتفا می‌نمود و همیشه با دیگران برخوردی از بالا داشت تا زمینه را برای رهبری و فرماندهی بر دیگران مهیا سازد.

شاید مهم‌ترین دلیل برای این ادعا اقدام حزب‌الله در حمله‌ی نظامی علیه رژیم صهیونیستی و به اسارت گرفتن دو سرباز اسرائیلی و کشتن هشت تن دیگر در ۱۲ ژوئیه سال ۲۰۰۶ میلادی بود که این حرکت از جانب آنان بدون مطلع ساختن دیگر هم‌پیمانان و دولتی بود که خود در آن شریک بودند. این عملیات نظامی باعث شد همه‌ی لبنان و نه فقط حزب الله درگیر جنگی دیگر با رژیم صهیونیستی شوند.

حزب الله و درگیر ساختن لبنان در جنگی دیگر

جنگ معروف به ۳۳ روزه در ژوئیه ۲۰۰۶ میلادی درگرفت و رژیم صهیونیستی به مدت ۳۳ روز لبنان را زیر باران توپخانه‌ای خود گرفت. هدف رژیم صهیونیستی از بین بردن زیرساخت‌های حزب الله و همینطور لبنان بود. در مقابل، حزب الله، اسرائیل را هدف موشک‌های خود قرار داد. تعداد زیادی از مردم لبنان کشته شدند در حالی که صهیونیست‌ها نتوانستند از ادامه‌ی موشکباران حزب الله جلوگیری کنند. این پیروزی بزرگی برای حزب الله به شمار رفت زیرا صهیونیست‌ها دست از هجوم توپخانه‌ای کشیدند



بدون آنکه بتوانند نیروی موشکی حزب الله را نابود کنند یا آنکه دو سرباز به اسارت گرفته شده را آزاد سازند.

جنگ ویرانگر به پایان رسید تا جامعه‌ی لبنان با وضعیت اسفباری از ویرانی فراگیر روبرو شود و همچنین

گسترش و توسعه‌ی فراگیر شیعی نمودیافته در حزب الله، که همچنان از اسلحه‌ی پیشرفته‌ی ایرانی و حمایت رژیم سوریه بهره می‌گرفت تا همه احساس کنند فرماندهی کشور به طور کامل به دست شیعه‌ها افتاده و از سوی دیگر جهان اسلام به دلیل جنگی که این حزب به ضد یهودی‌ها به راه انداخته نسبت به آنان احساس خوبی داشتند.

اما پس از آن در لبنان چه اتفاقی خواهد افتاد؟ گام‌های بعدی پروژه‌ی شیعه در منطقه چه خواهد بود؟ حسن نصرالله نگاه خود به آینده‌ی لبنان را چگونه بیان خواهد کرد؟ چرا حزب الله با وجود افزایش قدرت و نفوذ خود در انتخابات پارلمانی ژوئن ۲۰۰۹ میلادی با شکست مواجه شد؟ و شایسته است توده‌ی مسلمان در چنین شرایطی چه موضعی داشته باشند؟

این‌ها همه پرسش‌هایی هستند که نیاز به شرح و تفصیل دارند و ان شاءالله موضوع مقاله‌ی بعدی ما خواهند بود؛ از خداوند متعال مسالت دارم اسلام و مسلمانان را عزت دهد. آمین.

بخش سوم: آن روی سکه‌ی حزب الله



در دو بخش پیشین، درباره‌ی پیدایش حزب الله لبنان و موسسان آن و همینطور روابط پایه‌ای این حزب با ایران و سوریه و طرح‌ریزی سران آن برای پایه‌ریزی یک حکومت شیعی در لبنان سخن گفتیم و به جنگ سال ۲۰۰۶ میلادی رسیدیم که رژیم صهیونیستی از نابودسازی توان نظامی حزب الله ناتوان ماند و نتوانست هیچ یک از سران این حزب را مورد هدف قرار دهد.

این باعث نوعی شادی در کشورهای اسلامی و شگفتی و خودباختگی بسیاری از فرزندان امت اسلامی گردید به ویژه که آن‌ها از سال ۱۹۷۳ میلادی - جنگ رمضان - تا آن هنگام هیچ پیروزی واقعی را در مقابله با یهود به چشم ندیده بودند، یعنی بیش از سی سال.

مردم سخنانی ثنائی را درباره‌ی حزب الله و دبیرکل آن، حسن نصرالله میان خود به زبان می‌آوردند و حتی برخی گمان بردند که حسن نصرالله رهبری همه‌ی امت را بر عهده خواهد گرفت و پیشینه‌ی اثنی عشری او را که وی را به دشمنی همیشگی - پنهان یا آشکار - با اهل سنت و می‌دارد به فراموشی سپردند.

حزب الله و تلاش برای فروپاشی حکومت لبنان

حزب الله لبنان از جنگ ۲۰۰۶ میلادی خارج شد در حالی که می‌خواست از این حادثه‌ی بزرگ کمال بهره‌برداری را ببرد. بنابراین فوراً تصمیم به زیر آوردن حکومتی گرفت که خود جزئی از آن بود. بنابراین به تاریخ ۳۰ دسامبر ۲۰۰۶ میلادی اعتصاب بزرگی را در

برابر مقر حکومت لبنان گرفت و برای این منظور بیش از ۶۰۰ خیمه را در آن محل نصب نمود تا مدت بیشتری به این اعتصاب ادامه دهد. هدف حزب الله از این اعتصاب استعفای فواد سنیوره، نخست وزیر سنی لبنان بود. با وجود آنکه بر اساس قانون اساسی لبنان باید نخست وزیر بعدی نیز از طائفه‌ی سنی می‌بود اما این درخواست حزب الله اشاره‌ای به قدرت این حزب برای تغییر امور به دلخواه آنان بود، و اینکه حکومتی که پس از حکومت سنیوره خواهد آمد باید به دستورات رهبر جدید لبنان یعنی حسن نصرالله، گردن نهد.

اما حکومت سنیوره دستور حسن نصرالله را اجرا نکرد و اعتصاب حزب الله بیش از ۱۸ ماه پی در پی ادامه یافت!! پس از آن با عملیات نظامی جنایتکارانه‌ی حزب الله و محاصره‌ی کامل بیروت غربی که محل زندگی سنی‌های بیروت بود، قضیه بغرنج‌تر هم شد. این حادثه در تاریخ ۹ ماه می ۲۰۰۸ میلادی رخ داد. حزب الله تهدید کرد که در صورت عدم استعفای حکومت فواد سنیوره، بیروت غربی را مورد تجاوز قرار داده یا به محاصره‌ی آن ادامه خواهد داد.

اکنون، دیگر ترس از حزب الله تنها یک ترس بی‌دلیل نبود. آنچه رخ داد تجربه‌ای بود عملی و واقعی که در آن گروه‌های مسلح به بیروت حمله برده و سعی در کنترل برخی از مناطق آن داشتند. این حادثه ما را به یاد آنچه ولید جنبلاط، شش روز پیش از این محاصره ادعا کرده بود می‌اندازد. وی در تاریخ ۳ ماه می ۲۰۰۸ میلادی در کنفرانسی مطبوعاتی اعلان کرد که توانسته است از نامه‌نگاری‌هایی که میان وزیر دفاع لبنان، الیاس المر، و سازمان اطلاعات ارتش لبنان رخ داده است مطلع شود. در این نامه‌نگاری‌ها آمده بود که آن‌ها توانسته‌اند در اطراف فرودگاه بیروت، دوربین‌هایی را که متعلق به حزب الله لبنان هستند کشف کنند. ولید جنبلاط در این کنفرانس گفت: در شرایطی که از وارد شدن اسلحه به لبنان ممانعت به عمل می‌آید، از ایران به سوی حزب الله اسلحه سرازیر می‌شود و با این اوضاع مدت زیادی طول نخواهد کشید که این گروه، به تنها گروه مسلح در لبنان تبدیل خواهد شد و از نظر تسلیحات حتی از ارتش لبنان پیشی خواهد گرفت.

توافق‌نامه‌ی دوحه و اشتباه بزرگ حسن نصرالله

محاصره‌ی بیروت غربی به مدت ۱۳ روز ادامه یافت تا آنکه توافق‌نامه‌ی بیروت میان اطراف درگیر در لبنان به امضا رسید و به جنگ داخلی در شرف وقوع و اعتصاب حزب الله پایان داد، اما به اتحاد چهارجانبه‌ی میان گروه‌المستقبل سنی و حزب الله و جنبش امل شیعی و حزب دُرزی اللقاء الدیمقراطی نیز پایان داد. همه دانستند که حفظ چنین پیمانی بسیار سخت است و منافع سنی‌ها و شیعه‌ها حتماً به زودی در تعارض با هم قرار خواهند گرفت. از اینجا دو گروه به رد و بدل کردن اتهامات علیه یکدیگر و رقابت با هم پرداختند. گروه‌المستقبل یا ۱۴ مارس دیگر به واقعی بودن احتمال کنترل کامل شیعه بر همه‌ی لبنان پی برده بودند. حزب الله نیز جریان‌المستقبل را به سرسپردگی آمریکا متهم می‌نمود تا از محبوبیت آن‌ها نزد ملت لبنان و جریان‌های قومی و میهنی، بکاهد.

این اتهامات متبادل همچنان ادامه داشت و با نزدیک‌تر شدن به انتخابات پارلمانی در ژوئای ۲۰۰۹ میلادی روز به روز بر شدت آن افزوده می‌شد. در این انتخابات گروه ۱۴ مارس به رهبری سعد الحریری با حزب الله به رهبری حسن نصرالله به رقابت پرداخت و هر کدام از دو گروه به عرضه‌ی صلاحیت‌های خود پرداخته و در همین حال به گروه مقابل حمله می‌برد. اما در همین مدت، حسن نصرالله دبیرکل حزب الله اشتباهی بسیار بزرگ را مرتکب شد که از سیاستمداری ماهر همچون او بعید به نظر می‌رسید...



وی در یکی از سخنرانی‌های خود، پیش از انتخابات در روز ۲۹ ماه می ۲۰۰۹ میلادی - که متن آن در پایگاه اینترنتی حزب الله نیز موجود است - چنین عنوان کرد که در صورت انتخاب شدن گروه وی از سوریه و ایران اسلحه وارد لبنان خواهد کرد، و به

صورت آشکاری از لهجه‌ی شیعه‌گری استفاده نمود و گفت: «آنچه من می‌دانم این است که جمهوری اسلامی ایران و به ویژه جناب امام فرمانده، سید خامنه‌ای - دام ظلّه الشریف - از هیچ چیزی بر لبنان بخل نخواهند ورزید»^(۱)

او در کمال شفافیت خطاب به ملت لبنان گفت هزینه‌ای که امنیت و عزت آنان را تامین خواهد کرد از سوی شیعه تامین خواهد شد؛ این در یک آن هم تطمیع بود و هم تهدید، و از سوی دیگر نگاه‌ها را به حجم واقعی حزب الله و روابط آن متوجه ساخت.

پیام حسن نصر الله به ملت لبنان رسید، اما برعکس آن طوری که حسن نصر الله می‌خواست، زیرا لبنانی‌ها خطر شیعی را درک کردند و دانستند که رسیدن گروه حزب الله به قدرت یعنی بالا رفتن توانایی تسلیحاتی و قدرت حزب الله، و نه لبنان، و اینکه احتمال برپایی حکومت شیعی دنباله‌رو ایران و سوریه بسیار نزدیک است.

این باعث شد ملت نسبت به این رویکرد از خود هراس نشان دهند و این ترس را در صندوق‌های انتخابات به نمایش گذارند به طوری که بیشترین رای خود را به گروه ۱۴ مارس دادند با وجود آنکه سعد الحریری دارای نفوذ رفیق الحریری نبود، اما مردم لبنان خود وضعیت خطرناکی که در آن به سر می‌بردند را درک کردند. از سوی دیگر مجال آن هم نبود که فشار آمریکا را عامل این نتیجه بدانیم زیرا آن انتخابات کاملاً سالم و شفاف برگزار شد و کسی اعتراضی در مورد آن نداشت. گروه ۱۴ مارس توانست با فاصله‌ی ۱۴ کرسی به پیروزی دست یابد که این عدد در انتخابات لبنان عدد کمی نیست و این یعنی آغاز وضوح بسیاری از مسائل.

موضع ما در برابر حزب الله

اکنون، پس از عرضه‌ی این داستان طولانی لازم می‌دانم با خواننده‌ی گرامی به توضیح برخی از مسائل بپردازم که به سوال‌های حیرت‌آوری که ممکن است به هنگام مطالعه‌ی این حوادث به ذهن او برسد، پاسخ دهد. ممکن است برخی با من مخالف یا موافق باشند اما من به همه می‌گویم که هنگام توضیح هر مساله‌ای باید عواطف و احساسات را کنار بگذاریم و با عقل خود بر مسائل حکم برانیم. همچنین لازم است برای آنکه بتوانیم تحلیل خوبی ارائه دهیم به ریشه‌ها و اصول یک پدیده نگاه بیندازیم و به تاریخ جدید و قدیم آن بازگردیم و مسائل را به هم پیوند دهیم و در پی اهداف هر گروه و پیشینه و اعتقادهای آن باشیم؛ اینجاست که ممکن است بسیاری از ذهنیت‌هایی که پیش‌تر به صحت آن باور

داشتیم تغییر کرده و چه بسا به سوی چیزی که قبلا از آن دفاع می‌کردیم هجوم آوریم یا برعکس!!

پشتیبانی ایران از حزب الله

۱- برپایی حکومتی شیعی در لبنان مساله‌ای است که بسیار وارد و یا چه بسا بسیار



نزدیک باشد، زیرا امکانات و قدرت حزب الله نه تنها به اندازه‌ی امکانات یک حزب یا طائفه بلکه به اندازه‌ی امکانات و توانمندی‌های یک حکومت است و پشتیبانی ایران و سوریه برای برپایی یک حکومت شیعی پیرو آنان نیز بسیار گسترده است. این حکومت، جنوب لبنان

به اضافه‌ی منطقه‌ی بقاع در شمال شرق لبنان را در بر می‌گیرد و ممکن است به اندازه‌ی گسترش یابد که منطقه‌ی سنی‌نشین شمال لبنان را نیز در بر بگیرد، به اضافه‌ی غرب و جنوب بیروت. اما در مورد مناطق مسیحی نشین مساله متفاوت است و بعید نمی‌دانیم که حزب الله با برپایی دو حکومت شیعی و نصرانی بر روی خاک لبنان موافق باشد. پیش‌تر، یعنی هزار سال پیش شیعه‌های اسماعیلی هنگام وارد شدن صلیبیان به سرزمین شام به آن‌ها پیشنهاد تقسیم سرزمین‌های اهل سنت را دادند که بر اساس آن صلیبی‌ها، سوریه و لبنان را بردارند و شیعیان، فلسطین و اردن را؛ اما صلیبی‌ها پیشنهاد آن‌ها را رد کردند چون همه‌ی شام را برای خود می‌خواستند!

برپایی یک حکومت شیعی در لبنان قضیه‌ای ساده برای اهل سنت نیست، می‌توانید به داستان اهل سنت در ایران و همین‌طور در عراق مراجعه کنید و همین‌طور موضع حرکت شیعی امل و سپس حزب الله با اهل سنت در لبنان و پیش‌تر از این، کاری که دولت‌های آل بویه و حمدانی‌ها و عبیدیان (که به دروغ فاطمی نامیده می‌شوند) و صفوی‌ها با اهل سنت کردند. تاریخ این حکومت‌ها را بخوانید تا بدانید برپایی یک حکومت قدرتمند شیعی

در مقام اول به معنای تسلط بر اهل سنت است زیرا قضیه، قضیه‌ی عقیده است و همه رویدادهای تاریخی مؤید این مساله است.

جنگ بر سر منافع

۲- نبرد حزب الله با یهودیان، جنگ منافع است نه جنگ عقیده؛ صهیونیست‌ها در سال ۱۹۸۲ میلادی وارد جنوب لبنان شدند و این همان منطقه‌ای بود که قرار بود حکومت شیعی مورد نظر در آن برپا شود؛ بنابراین حزب الله برای بقای خود مجبور به این جنگ بود، مانند همه‌ی جنگ‌هایی که میان گروه‌های رقیب در همه‌ی دنیا رخ می‌دهد؛ این جنگ نه برای آن بود که کلمه‌ی خدا برتر شود، زیرا آنچه شیعه به آن معتقد است تحریف‌شده و باطل است، عقیده‌ای که در آن گمان بر عصمت امامان خود و بالاتر بودن مقام آنان از مقام پیامبران دارند؛ چه خیری می‌تواند در پس این اعتقاد باطل باشد؟!

بگذارید فرض کنم که شیعه در شمال لبنان متمرکز بودند و اهل سنت در جنوب آن؛ آیا فکر می‌کنید در آن صورت آنان برای نجات بخش لبنانی سنی نشین می‌جنگیدند؟ هرگز... بلکه چه بسا در سکوت برای تقسیم سرزمین لبنان با صهیونیست‌ها همدست می‌شدند و این سخنی گزاف و بی‌دلیل نیست؛ شیعه‌ها سال‌هاست که در لبنان حضور دارند اما آیا در این مدت برای نبرد با صهیونیست‌ها در فلسطین کاری کرده‌اند؟ با وجود آنکه خود در ادبیاتشان فلسطین را سرزمینی اشغال شده توسط صهیونیست‌ها می‌دانند.

پیش از این دکتر مصطفی سباعی - رحمه الله - مراقب اخوان المسلمین در سوریه، در جریان جنگ ۱۹۴۸ میلادی سعی کرد میان اهل سنت و شیعه تقریب ایجاد کرده و شیعه را به سوی همکاری با اهل سنت در آزادسازی فلسطین سوق دهد، اما آنان از پذیرش این پیشنهاد خودداری کردند تا اینکه دکتر مصطفی سباعی مایوس شد و در کتاب خود «السنة ومكانتها في التشريع الإسلامي» تقریب میان شیعه و سنی را معدوم دانست زیرا منظور آن‌ها از تقریب، تبدیل شدن اهل سنت به شیعه است، نه کار کردن بر روی یک زمینه‌ی مشترک.^(۲)

هنگامی که جنگ سال ۱۹۶۷ میلادی رخ داد شیعه‌های همجوار با شمال فلسطین هیچ حرکتی از خود نشان ندادند و تنها شش ماه پس از آنکه موسی صدر در ماه مارس ۱۹۷۳ میلادی سخن مشهور خود «اسلحه زینت مردان است» را بر زبان راند، یعنی در اکتبر سال ۱۹۷۳ میلادی، حتی یک شیعه نیز برای نبرد با یهود در فلسطین به پا نخواست! و شاید همه نبرد اخیر صهیونیست‌ها علیه غزه را در سال ۲۰۰۹ میلادی به یاد دارند؛ موشک‌های حزب الله می‌توانست باعث مشغول ساختن دشمن صهیونیست و کم شدن فشار وحشیانه‌ی توپخانه‌ی آن‌ها علیه مردم غزه شود، اما جز سخنان آتشین از سوی حزب الله لبنان چیزی شنیده نشد و حتی یک موشک نیز برای پراکنده ساختن نیروهای صهیونیست شلیک نگردید.

از اینجاست که دشمن صهیونیستی می‌داند که خطر حزب الله تنها محدود به زمین‌هایی است که در اختیار دارد، و نه آن‌ها و نه ایران در این مرحله هیچ طمعی در فلسطین ندارند، همچنانکه آمریکا به خوبی می‌داند شعارهایی که ایران علیه آن سر می‌دهد واقعی نیست و تنها برای به دست آوردن محبوبیت در میان دیگر مسلمانان است، و گرنه می‌توان نگاهی به پروژه‌ی شیعه در عراق انداخت که چگونه با حمایت صد در صد آمریکایی در حال انجام است... بلکه بالاتر از این آمریکا هرگز در این اشکالی نمی‌بیند که یک حکومت شیعی بزرگ از اتحاد میان ایران و عراق و سوریه تشکیل شود زیرا وجود چنین حکومتی نوعی توازن قوا در منطقه ایجاد می‌کند و به صورت خودکار در برابر مدّ سنی اسلامی شکل یافته در بیداری اسلامی در بیشتر کشورهای منطقه به ویژه مصر و عربستان و اردن، خواهد ایستاد، یعنی کشورهایی که ایالات متحده سعی در تضعیف آن‌ها دارد، چه از طریق سیاست یا [وابستگی] نظامی و اقتصادی.

رابطه‌ی میان پیروزی و سلامت عقیده

۳- پیروزی هرگز به معنای صحیح بودن راه و روش نیست همانطور که موفقیت دلیل بر اخلاص یک شخص یا گروه نیست. چه بسیار انسان‌های پیروزی که از بدعتگذاران بوده‌اند، برای مثال شیعه‌های قرمطی به مدت صد سال یا بیشتر قدرت اول منطقه بودند در حالی که همین قرامطه دست به کشتار حجاج خانه خدا زدند و حجر الاسود را از جای آن کنده

و در زمین فساد به بار آوردند. ساسانیان و رومی‌ها و مغول‌ها و آمریکایی‌ها نیز با وجود فساد عقیده و روشی که داشتند در زمین از قدرت و تمکین برخوردار بودند. همینطور بسیاری از پادشاهان و سلاطین ظالم و مستبد و منحرف از راه و روش اسلامی صحیح، برای ده‌ها سال بر مسلمانان حکم می‌راندند و قدرت را در مشت خود داشتند.

پیروزی و تمکین ضرورتاً به معنای صحیح بودن راه و روش نیست، بلکه بر یک مسلمان لازم است که در گفتار و کردار اشخاص بنگرد که آیا مطابق قرآن و سنت است یا خیر، و چه بسا انسانی که در جنگ‌ها از خود شجاعت بسیار نشان داده و به مانند قهرمانان شکیبایی کردند اما از اهل آتش بوده‌اند زیرا شجاعت و تلاششان در راه خداوند نبوده است. مردی در دوران رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - در یکی از نبردها بسیاری از مشرکان را کشت و بسیاری دیگر را زخمی کرد، هنگامی که پس از پایان نبرد به نزد او رفتند او در حالی که جان می‌داد گفت: من به خاطر قوم خود می‌جنگیدم!^(۳) او برای خداوند نمی‌جنگید و نبرد وی تنها نبردی برای منافع بود، و پیروزی و ثبات وی برای یک مبدا باطل بود و بس. ما ادعای وارد شدن به نیت و درون حزب الله را نداریم، زیرا این چیزی است که تنها خداوند از آن آگاه است اما درباره‌ی عقیده‌ی علنی آن‌ها و بدعت‌های آشکارشان سخن می‌گوییم.

موضع اهل سنت باید چگونه باشد؟

۴- اینکه نبرد میان حزب الله و صهیونیست‌ها نبردی برای منافع است به این معنا نیست که اهل سنت در برابر این نبرد هیچ موضعی نگیرند، به همین سبب من با بسیاری از استادان خود در علم و دعوت که به سبب آنکه هر دو طرف این درگیری را اهل گمراهی می‌دانستند از دخالت در این نبرد خودداری می‌کردند موافق نیستم، زیرا یک مسلمان همیشه دارای یک نقش مثبت و ایجابی است و توانایی ستجش مفاسد و مصالح را دارد. این نبردی است میان صهیونیست‌ها که عملاً سرزمین فلسطین را در اشغال خود دارند و حزب الله که در سرزمینی زندگی می‌کنند که رژیم صهیونیستی بخشی از آن را به اشغال خود در آورده است بنابراین در چنین شرایطی ضعیف ساختن صهیونیست‌ها خود یک هدف است. از سوی دیگر تجاوز صهیونیست‌ها واضح و آشکار است و آزادسازی

سرزمین‌های لبنانی از دست آن‌ها ضروری است. پس از آن خود مسلمانان باید امور خود را به شکلی که ضامن حقوق آن‌ها است و از ضایع شدن آن به دست صهیونیست‌ها یا حزب الله جلوگیری می‌کند، سامان دهند.

از نظر من موضعی که اهل سنت لبنان در سال ۱۹۹۷ میلادی اتخاذ نمودند و با تعداد بسیار به گردان‌های مقاومت لبنان که برای خارج ساختن یهودیان از لبنان تلاش می‌نمود پیوستند بسیار بزرگ و باشکوه است. با وجود آنکه رهبری این گردان‌ها به دست حزب الله بود و حزب الله بعد از آن همه‌ی تلاش اهل سنت را به سرقت برد و آن را انکار نمود.

رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - نیز طرف یک مرد مشرک را گرفت تا مال او را از ابوجهل باز ستاند. او نگفت که این مرد مشرک است و هنگامی که مال خود را به دست آورد آن را برای نزدیکی به لات و عزی خرج می‌کند، بلکه در آن شرایط جانب او را [که مظلوم واقع شده بود] گرفت، اما پس از آن در برابر وی موضع دیگری اتخاذ کرد و او را به سوی خداوند دعوت نمود.^(۴)

ما مسائل و امور متفاوت را با هم قاتی نمی‌کنیم. ما به خطر حزب الله و پروژه‌ی شیعه‌گری آنان در منطقه واقف هستیم، اما از سوی دیگر به خطر پروژه‌ی صهیونیستی در منطقه نیز آگاهییم.



شخصیت کاریزماتیک حسن نصرالله

۵- حسن نصرالله دارای شخصیتی کاریزماتیک است. به این معنا که دارای ویژگی خاصی است که توانایی تاثیرگذاری در اطرافیان خود و رهبری گروهی و

شعله‌ور ساختن احساسات دیگران را دارد. او سیاستمداری درجه یک و بسیار باهوش است. من هیچ مانعی نمی‌بینم که از نظر سیاسی و اداری شگفت‌زده‌ی او باشم و ترسی از این ندارم که از جنبه سخنوری وی یا فهم او نسبت به توازنات سیاسی خوشم بیاید.

نسبت به همه‌ی این احساس‌ها هیچ مانعی نمی‌بینم و یا حتی اینکه مسلمانان از او در برخی از این مسائل تقلید کنند؛ اما آنچه هرگز مورد قبول نیست و برای ما شایسته نیست که در آن بیفتیم پذیرش وی به عنوان یک رهبر اسلامی است که فرماندهی جهاد را آنگونه که خداوند امر نموده بر عهده گیرد، زیرا چنین رهبری باید از عقیده‌ای درست و عبادتی صحیح برخوردار بوده و پیرو سنت نبوی و عامل به آیات خداوند باشد که متأسفانه هیچکدام از این صفات در شخص حسن نصرالله وجود ندارد!

اعتقادات حسن نصرالله

حسن نصرالله یک شیعی دوازده امامی است و این به معنای آن است که وی به همه‌ی اعتقادات این مذهب پایبند است؛ بر این اساس او معتقد است که صحابه همگی، خلافت را از علی بن ابی‌طالب - رضی الله عنه - دزدیده و آن را به ابوبکر صدیق و سپس به عمر و عثمان - رضی الله عنهم - سپردند.

او معتقد است رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - امامت را به امامان دوازده‌گانه‌ی آنان با نام‌هایشان وصیت نموده است و همین‌طور معتقد است که آنان همه معصومند. او معتقد است که امام دوازدهم آنان به سرداب داخل شده و همچنان زنده است و روزی برخواهد گشت.

او معتقد است که تقیه نه دهم دین است، و معنای تقیه این است که انسان خلاف آنچه در دل دارد را به زبان آورد.

او معتقد است که اهل سنت ناصبی هستند و با اهل بیت دشمنی می‌ورزند؛ با وجود آنکه اهل سنت بسیار بیشتر احترام اهل بیت را به جای می‌آورند اما بر اساس راه و روش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

او معتقد است که مجتهدین شیعه حق دارند یک پنجم درآمد یک شیعه را بردارند.

او معتقد است که ازدواج متعه (صیغه‌ی موقت) حلال است، بنابراین جایز است که یک جوان به نزد دوست‌دختر خود یا هر دختر دیگری برود و او را برای یک روز یا یک ساعت به عقد خود درآورد و شهوت خود را تخلیه کرده و سپس طلاقش دهد.

او معتقد به مبدأ ولایت فقیه است و بر این اساس نزد او هرگونه مخالفت با رهبر انقلاب ایران یعنی علی خامنه‌ای در هر زمینه‌ای حرام است.

همه‌ی مواردی که آوردم همه و همه از عقاید راسخ حسن نصرالله هستند و هیچ معنایی ندارد که کسی بگوید ما تا حالا نشنیده‌ایم که حسن نصرالله به کسی از صحابه یا امهات مومنین ناسزا بگوید. من در پاسخ این دوستان ساده‌دل می‌گویم: هیچ ضرورتی ندارد که این‌ها را از او بشنوی تا از این عقیده‌ی او مطمئن شوی زیرا همه‌ی این‌ها از لوازم عقیده‌ی دوازده امامی است. برای مثال لازم نیست از همسایه‌ی مسلمانان بشنوی که می‌گوید: لا إله إلا الله محمد رسول الله، زیرا تو این را می‌دانی چون او مسلمان است، همینطور یک دوازده امامی شیعه باید به این‌هایی که گفته شد اعتقاد داشته باشد و گرنه مذهبی دیگر خواهد داشت. حتی اگر حسن نصرالله صحابه را گرامی بدارد باز هم این توجیهی برای وی در پذیرش اصول مذهب او و امامت علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین - رضی الله عنهم - (از سوی خداوند) نیست.

شخصیتی که همه‌ی این عقاید بی‌پایه و بدعت را پذیرفته است هرگز نمی‌تواند شایسته تحسین ما باشد و هرگز شایسته‌ی این نیست که الگویی کامل برای رهبری مسلمانان شود، بلکه تنها می‌توان بعضی مسائل را از وی برگرفت چنانکه از همه می‌توان برخی امور را برگرفت آن هم نه به عنوان یک الگوی اسلامی، بلکه به عنوان یک الگوی انسانی که دارای موهبت‌ها و استعدادهای ویژه‌ی خود است.

تاریخ اسلام پیش از این نیز شاهد اشغال سرزمین فلسطین و شام توسط صلیبی‌ها بوده است و همه‌ی این‌ها در سایه‌ی یک حکومت قدرتمند شیعی یعنی حکومت عبیدیان که بر مصر حاکم بود به وقوع پیوست اما در آن زمان هیچیک از مسلمانان صادق و راستین، رهبران این حکومت فاسد را به عنوان الگوی خود برنگزیدند هر چند عبیدیان در سطح بالایی از سیاست و مدیریت و فنون جنگی قرار داشتند. بلکه مسلمانان الگوی خالص خودشان را ساختند و این چنین بود که عماد الدین زنگی و نورالدین محمود و صلاح الدین ایوبی پا به عرصه نهادند.

این دقیقاً همان چیزی است که هم‌اکنون باید مشغول به آن باشیم... حال که پروژه‌ی شیعه را مشاهده نمودیم و دیدیم که چگونه در ایران و عراق و لبنان شکل گرفت و رشد یافت باید از خود بپرسیم که آن پروژه‌ی سنی که بتواند با پروژه‌ی شیعه به رقابت برخاسته و سپس بر آن پیروز شود کجاست؟

ما امروزه به هر کدام از حاکمان سرزمین‌های اسلامی گوشزد می‌کنیم که پروژه‌ی بزرگ اهل سنت را بر دوش گیرد؛ آن پروژه‌ای که بر اساس قرآن و سنت پایه‌ریزی شده و راه و روش سلف صالح ما را در پیش گیرد و به دفاع از حقوق مسلمانان پرداخته و به یاری اهل سنت محروم و مستضعف ایران و عراق و لبنان و سوریه برخیزد و با تمام قدرت و شجاعت در برابر اهداف صهیونیستی و استعماری در سرزمین‌های مسلمان بایستد.

اما اگر حتی یک حاکم مسلمان وجود نداشته باشد که این مسئولیت را بر عهده گیرد ملت‌های مسلمان را فرا می‌خوانیم تا راه و روش زندگی خود را مورد مراجعه قرار داده و خود را محاسبه کنند و با رغبت و مطیعانه به سوی پروردگار خود بازگردند، زیرا خداوند متعال یک امت را از رهبران مخلص محروم نمی‌کند مگر هنگامی که آن‌ها را سهل‌انگار و کم‌کار بیابد و «هر طور که باشید همانطور بر شما حکومت می‌شود» خداوند حتی به مقدار ذره‌ای به کسی ستم روا نمی‌دارد... پس با خداوند باشید تا او نیز با شما باشد و او را یاری کنید تا شما را یاری کند و به سوی او باز گردید تا شما را بپذیرد و مورد آمرزش قرار دهد و به سوی راه راست خود رهنمون گردد.

از خداوند متعال خواهیم که اسلام و مسلمانان را عزت دهد.

دکتر راغب سرجانی - قصة الإسلام

ترجمه (با کمی تغییر و تصرف): ابومهدی فارسی - عصر اسلام

[۱] <http://www.moqawama.org/essaydetails.php?eid=15008&cid=210>

[۲] نگا: السنة ومكانتها في التشريع الإسلامي، صفحه‌ی ۲۴، دار الوراق - المكتب الإسلامي

[۳] نگا: سیره‌ی ابن هشام، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، دارالمعرفة بیروت. جلد اول (بخش اول و

دوم) صفحه‌ی ۵۲۴، ۵۲۵. نام آن مرد قزمان بود و هم‌پیمان بنی ظَفَر بود.

[۴] نگا: منبع سابق، جلد اول صفحه‌ی ۳۸۹-۳۹۰.